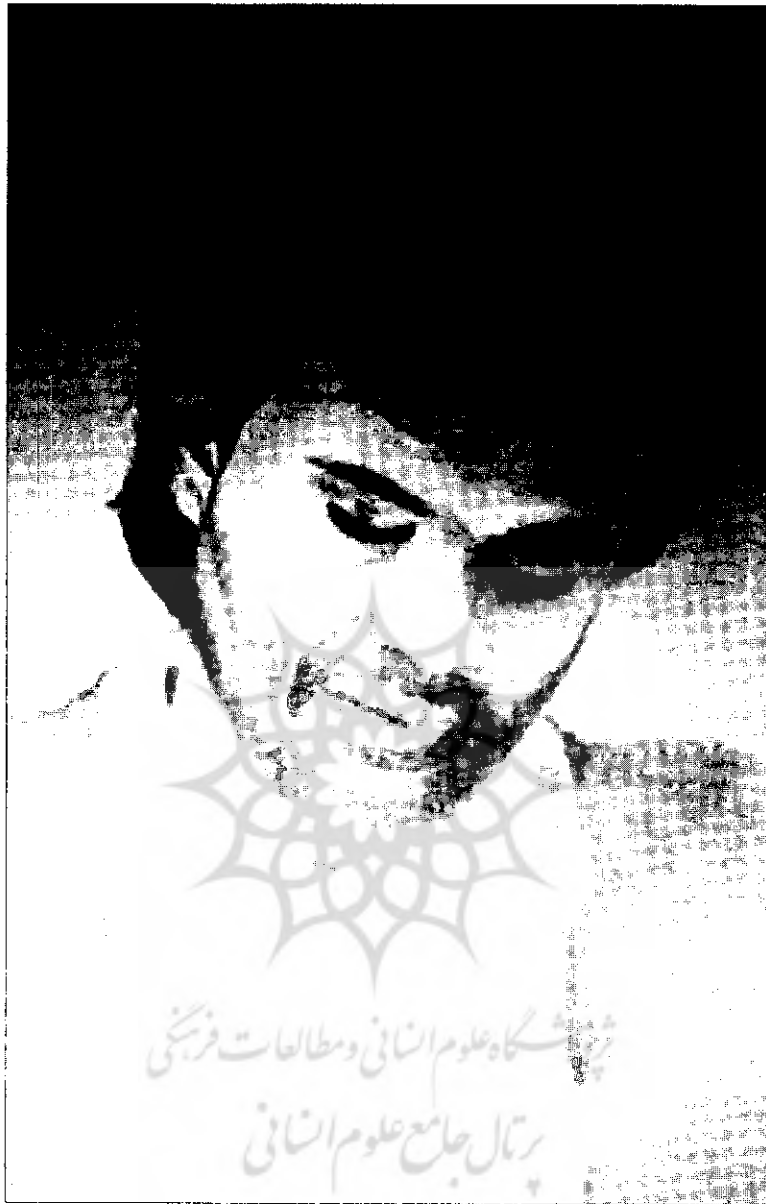


صدای آندره بوچلی هنرمند ایتالیایی در حال حاضر در اروپا و آمریکا جزو محبوب‌ترین و پر فروش‌ترین هاست. داستان زندگی او در حقیقت داستان عشقی بی حد و مرز به موسیقی است که از سنین اولیه کودکی تجلی یافت. بوچلی در ۲۲ سپتامبر ۱۹۵۸ در مزرعه خانوآگی در لاجاتیو Lajatico واقع در ایالت توسکانی به دنیا آمد و کودکی خود را در آنجا سپری کرد. او با یادآوری آن دوره می‌گوید: «با شنیدن قطعات موسیقی گویی هیپنوتیزم می‌شدم. در شش سالگی به آموختن پیانو مشغول شدم و بعد نواختن فلوت و ساکسوفون را آموختم. پدر و مادرم مدام از من می‌خواستند که برای‌شان آواز بخوانم. بوچلی پس از گذراندن دوران دبیرستان، در دانشگاه پیزا در رشته حقوق به تحصیل پرداخت اما هیچ‌گاه آواز را کنار نگذاشت. او نزد فرانتکو کورلی Franco Corelli به آموختن آواز پرداخت و همچنین برنامه‌هایی را در پیانوبارها اجرا می‌کرد. در همین زمان با انریکا Enrica



فستیوال سن‌رمو Sanremo دعوت شد که موفقیت بسیاری را نصیب او کرد. اولین آلبومش را که عنوان قطعه «دریای بی‌جنبش شبانگاه» را در برداشت، منتشر کرد و برنده اولین جایزه صفحه طلایی در ایتالیا شد. در سال ۱۹۹۵ قطعه «با تو رهسپار خولهم شده» Con te partiro را (با عنوان انگلیسی زمان خداحافظی Time to say goodbye و با همراهی سارا برایتمن Sarah Brightman) اجرا کرد که در ایتالیا دومین جایزه صفحه طلایی را از آن خود کرد. در همان سال در یک تور کنسرت اروپایی به همراه بزرگانی چون برابان فری، ال ژارو، جان مایلز و بسیاری دیگر در حضور نیم میلیون تماشاگر به اجرای برنامه پرداخت و خیلی زود به شهرتی جهانی دست یافت. قطعه «با تو رهسپار خولهم شده» در بسیاری از کشورهای اروپایی جزو پرفروش‌ترین‌ها بود و در سراسر اروپا برنده چندین جایزه شد. بوچلی در سال ۱۹۹۶ با آلبوم Romanza بر شهرت جهانی خود افزود. تنها پس از

چند هفته، تقریباً در تمام کشورهایی که آلبوم عرضه شده بود، برنده جایزه صفحه طلایی شد. او می‌گوید: «موفقیت یک اتفاق است و نباید زیاد به آن متکی بود. چیزهای دیگری هم در زندگی وجود دارند. من وقتی به خانه برمی‌گردم؛ در را پشت سرم می‌بندم و همراه خانواده‌ام مشغول تهیه شام می‌شویم. صدایم تنها چیزیست که همراه خود به خانه می‌آورم؛ چون باید دست کم دو ساعت در روز تمرین کنم».

آشنا می‌شود و این آشنایی منجر به ازدواج آن دو می‌گردد که حاصل این ازدواج دو پسر به نام‌های آموس Amos و ماتئو Matteo هستند.

در سال ۱۹۲۲ زوگهرو فورنلچاری Zuccherо Fornaciari صدای بوچلی را کشف کرد و از او دعوت کرد تا در اجرای ترانه Miserere، پاوروتی Pavarotti را همراهی کند؛ و این آغاز خوانندگی بوچلی به طور حرفه‌ای بود. در سال ۱۹۹۴ برای اجرای قطعه «دریای بی‌جنبش شبانگاه» Il mare calom della sera به

## زیستن را هیچ‌کس به ما نیاموخت

ترجمه اثمار موسوی نیا

# آندره بوچلی Andrea Bocelli



## با تو رهسپار خواهیم شد

آن هنگام که تنها هستم  
 رویای افق را می بینم  
 بی هیچ سخنی  
 می دانم در آتاقی که خورشید در آن نمی تابد  
 روشنایی نیست  
 مانند آن زمانی که تو در کنار دریاچه ها  
 با من نباشی، با من نباشی  
 قلبم را که برافروختی  
 به دیگران نشان ده  
 روشنایی را که در جاده به آن برخوردی  
 درون من نگاه دار

با تو رهسپار خواهیم  
 به سوی سرزمین هایی که  
 هرگز با توندیده ام و نزیسته ام  
 آری اکنون آن ها را خواهیم زیست  
 با تو رهسپار خواهیم شد  
 باگشتی از دریا هایی گذر خواهیم کرد  
 که می دانم دیگر وجود ندارند نه نه  
 با تو آن ها را خواهیم زیست

با تو آن ها را خواهیم زیست  
 با تو رهسپار خواهیم شد  
 من با تو

به سوی سرزمین هایی که  
 هرگز با توندیده ام و نزیسته ام  
 آری اکنون آن ها را خواهیم زیست  
 با تو رهسپار خواهیم شد  
 باگشتی از دریا هایی گذر خواهیم کرد  
 که می دانم دیگر وجود ندارند نه نه  
 با تو آن ها را خواهیم زیست  
 با تو رهسپار خواهیم شد  
 باگشتی از دریا هایی گذر خواهیم کرد  
 که می دانم دیگر وجود ندارند نه نه

آن هنگام که از من دوری  
 رویای افق را می بینم  
 بی هیچ سخنی  
 آری می دانم  
 که با منی، با من  
 تو مهتاب من، این جا با منی  
 تو آفتاب من، این جا با منی، با من  
 با من، با من  
 با تو رهسپار خواهیم شد

## زیستن .....

زیستن تکرار گذشته است  
 زیستن بی آن که حتی آن را تقاضا کرده باشم  
 هم چون آوازی که هیچ کس آن را نخواهد خواند

من که هیچ گاه نخواهم توانست هیچ چیز بیافرینم  
 من عاشق عشق ام و نه مردم  
 من که هیچ گاه خدایی نخواهم بود

زندگی ام تکرار گذشته است  
 و سراسر معنت  
 زندگی می کنم و از تو می پرسم که چیستی  
 اما تو مانند آیینهای هیچ گاه سخن نمی گویی

اما اگر تو آن مرد را ببینی که

زیستن را هیچ گاه کسی به من نیاموخت

مقابل در خانمات

خود را با جعبهٔ مقوایی می‌پوشاند و به خواب فرو می‌رود

اما اگر تو یک روز صبح به جهان گوش بسیاری بی آن‌که همهٔ باران را بشنوی

تو قادری با صدایت بیافرینی

تواندیشه‌هایی چون دیگر مردم داری و تنها یک خدا وجود دارد

زیستن را هیچ‌گاه کسی به ما نیاموخت

زیستن بدون گذشته ممکن نیست

زیستن زیباست حتی اگر هیچ‌گاه آن را تقاضا نکرده باشی

همیشه کسی خواهد بود

که آوازی را بخواند

یک شخص کافی نیست

چرا، چرا، چرا، چرا

زیستن هم چنان در جست‌وجوی عشق بزرگ

شاید تنها امروز زنده باشی

زیستن چنان‌که گویی هیچ‌گاه نخواهیم مرد

چرا، چرا، چرا، چرا

زیستن تا این‌که به ناگاه دریایی

در این لحظه نیز زندگی نمی‌کنی

که در اعماق این زندگی تو هیچ‌گاه نزیسته‌ای

چرا، چرا، چرا

این زندگی نیست

چون تو آن را نزیسته‌ای

زیستن

زیستن

هم چنان در جست‌وجوی عشق بزرگ

زیستن

زیستن چنان‌که گویی هیچ‌گاه نخواهیم مرد

چرا، چرا، چرا، چرا

زیستن تا این‌که به ناگاه دریایی

این زندگی نیست

که در اعماق این زندگی تو هیچ‌گاه نزیسته‌ای

چون تو هرگز آن را نزیسته‌ای

به تو می‌گویم نه

به تو می‌گویم آری

به تو می‌گویم که

آرزوی زیستن دارم

### به خاطر او زندگی می‌کنم

از زمانی که برای اولین بار با او آشنا شدم

به خاطر او زندگی می‌کنم

به یاد نمی‌آورم چه‌طور اما می‌دانم که به درونم نفوذ کرد

و همان‌جا باقی ماند

به خاطر او زندگی می‌کنم چون روح‌ام را به ارتعاش درمی‌آورد

به خاطر او زندگی می‌کنم

و همین ناراحت‌ام نمی‌کند

من نیز به خاطر او زندگی می‌کنم

و تو از این بابت حسادت نکن

او به تمام کسانی تعلق دارد که

نیازی همیشه برافروخته دارند

مانند ضبط‌صوتی در اتاق شخصی تنها

که اکنون می‌داند این موسیقی نیز برای اوست

و برای همین به خاطر او زندگی می‌کنم

هم‌چون الهه‌ای است که ما را بر آن می‌دارد

تا با دست‌نوازش‌اش کنیم

آن‌جا که صدای بیان‌و به گوش می‌رسد

مرگ را راهی نیست





من به خاطر او زندگی می‌کنم

به خاطر او زندگی می‌کنم  
چون اغلب شیرین و دلنشین است  
گاه با سروصدایش به مغز ضربه می‌زند  
اما ضرباتش هیچ‌گاه دردآور نیست.  
به خاطر او زندگی می‌کنم  
می‌دانم که مرا از شهری به شهر دیگر می‌برد  
و شاید کمی رنج بکشم  
اما دست کم زندگی می‌کنم

نبودنش رنج‌آور است  
به خاطر او در هتل‌ها زندگی می‌کنم  
بالذتی بسیار رو به فزونی می‌رود  
به خاطر او باگردیداد زندگی مواجه می‌شوم  
از طریق صدای من گسترش می‌یابد و عشق را  
می‌آفریند

به خاطر او زندگی می‌کنم  
چون هیچ‌چیز دیگر در زندگی ندارم  
و بسیاری دیگر را خواهم دید که مانند من بر  
چهره‌شان نگاشته‌اند:  
به خاطر او زندگی می‌کنم

به خاطر او زندگی می‌کنم  
بر فراز یک لژ یا پشت یک دیوار  
به خاطر او زندگی محدودی دارم  
آینده‌ای سخت پیش رو دارم  
به خاطر او در حاشیه زندگی می‌کنم  
هر روز  
پیروزی پیش رو دارم  
و قهرمان  
همواره او خواهد بود

به خاطر موسیقی زندگی می‌کنم، من به خاطر او  
زندگی می‌کنم  
به خاطر او که بی‌مانند است زندگی می‌کنم، من به  
خاطر او زندگی می‌کنم

من به خاطر او زندگی می‌کنم  
من به خاطر او زندگی می‌کنم

- 
- 
- 

به خاطر او زندگی می‌کنم علوم انسانی  
چون راهی دیگر نمی‌شناسم  
چون هرگز به موسیقی خیانت نکردم  
به خاطر او زندگی می‌کنم  
چون با مکث‌ها و نت‌ها به من آزادی می‌دهد  
حتی اگر زندگی دیگری وجود داشته باشد  
آن را به خاطر او خواهم زیست، به خاطر او زندگی  
می‌کنم